

قرید قرار

به قلم
فاطمه سادات افقه

محمد مصطفی صدرزاده

www.ketab.ir



برای دریافت فایل صوتی کتاب قرار بی قرار،
QR کد روبه‌رو را اسکن کنید.



انتشارات روایت فتح

هرگونه بهره‌برداری متنی، صوتی، تصویری و نرم‌افزاری
(شبکه‌های اجتماعی، یادگست و...) از کل اثر مجاز نیست
(استفاده تبلیغی و ترویجی کوتاه بلامانع است).

قرار بی قرار

شهید مصطفی صدرزاده

به قلم فاطمه سادات افقه

نوبت چاپ: بیستم، ۱۴۰۳، شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

مشاور تألیف: احد گودرزبانی

تحقیق: گروه پژوهش انتشارات روایت فتح

نقاشی جلد: کاظم علیرضا

ویرایش: موسسه «ویراستاران»، فاطمه سادات حیاتی طهرانی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۳۰-۶۱۰-۶

قیمت: ۲۰۰۰ تومان

حقوق چاپ و نشر برای روایت فتح محفوظ است.

افقه، فاطمه سادات، ۱۳۶۲-

قرار بی قرار: شهید مصطفی صدرزاده

تهران: روایت فتح، چاپ اول: ۱۳۹۶، چاپ بیستم: ۱۴۰۳، ۱۶۰-۱۳۶۲

مدافعان حرم: ۵

ISBN: 978-600-330-610-3

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. صدرزاده مصطفی، ۱۳۶۵-۱۳۹۲. 20th century - Persian fiction.

۳. شهیدان مسلمان - سوریه - سرگذشتنامه. 4. Syria - Muslim martyrs - Biography

۵. شهیدان - سوریه - سرگذشتنامه. 6. Syria - martyrs - Biography. ۷. داستان های

فارسی - قرن ۱۴.

رده بندی کنگره: ۱۳۹۵ ق ۱/۲ / PIR ۸۳۳۴

رده بندی دیویی: ۸۱۳/۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۴۰۶۶۶۰

دفتر: ۸۸۸۰۹۷۴۸، فروشگاه: ۸۸۸۹۷۸۱۴، پخش: ۸۸۸۵۳۹۰۸

نشانی: تهران، میدان فردوسی، خیابان شهید سپهبد قرنی، شماره ۱۶

www.revayatfath.ir

مقدمه ناشر

... و چه زیبا گفتن پیر فرزانه که «خدایم داد که راه و رسم شهادت کورشدنی نیست و این ملت‌ها و این بندگان می‌بندند که به شهیدان اقتدا خواهند کرد.» و امروز مدافعان حریم و حرم یک بار دیگر می‌توانند برای بخش جهاد و شهادت را که میراث گرانسنگ محمد و آل محمد علیهم‌السلام است، نه در محدوده محدود ایران اسلامی که در پهنای مرزهای عقیدتی اسلام و ولایت، طنین آن را در همه و گستره جهاد و شهادت را تا آن سوی مرزها کشانده‌اند. و مگر نفرمودند که «مبارزه عقیدتی مرز نمی‌شناسد و تا کفر و نفاق و شرک و جهالت و تعصب کور هست، بازار جهاد و شهادت نیز همچنان پررونق خواهد بود.»

مجموعه کتاب‌های مدافعان حرم صحنه‌ای است که در آن، ناگفته‌های حیات سرمدی ایثارگران فرازمینی در منظر مخاطبان به‌نمایش درآمده تا تأکیدی باشد بر اینکه همیشه پرچمدارانی هستند که بیرق حقانیت اسلام ناب محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را تحت زعامت سلاله‌ای از تبار درخشان ولایت، به هر قیمتی بر دوش کشند.

و این زمان، زمان تفوق اسلام بر کفر جهانی است.

رسم وفای به عهد را خوب می دانی. مردانه پای «قالو ابلی» که در عهد الست گفتی، ماندی و جانت را که ارزنده ترین دارایی مادی هر انسانی است، تنذیم کردی. نه تنها جان که برای رسیدن به جانان، تمام دنیایت را قربانی کردی. آخر کسی که خدا را همیشه حاضر می بیند و هیچ وقت غایب از محضر او نیست، دنیای کوچک و تنگ و تاریک به چه کارش می آید. این ها را گفتم تا برسم به راهی که خدا باز کرد و تویی که واسطه شدی و مراسم سفره ای نشاندی که از اول، گام هایم برای قدم برداشتن در آن سست بود و می ترسیدم نتوانم، اما حالا پاهایم محکم روی زمین است.

سطرهایی که می نوشتم با درد نبودن پسر عمه و هم بازی دوران کودکی ام عجین می شد. بعضی روزها هر چه می کردم انگار روز نوشتن نبود و من بی قرار می شدم. تو در میان کثرت نور و راهی برای رسیدن، شدی مصداق حدیث قدسی که می گوید: «آن کس که به کس کند، مرامی یابد و آن کس که مرایافت، مرامی شناسد و آن کس که مرا شناخت، مرا دوست می دارد و آن کس که مرا دوست داشت، به من عشق می ورزد و آن کس که به من عشق ورزید، من نیز به او عشق می ورزم و آن کس که به او عشق بورزم، او را می کشم و آن کس را که بکشم، خونبهایش بر من واجب است. آن کس که خونبهایش بر من واجب شد، پس خود من خونبهای او می شوم.» و توجه عاشقانه رسیدی به آنچه می خواستی! وفادار به پیمانت بمان و نگاهت را از اهل زمین دریغ مدار که راهزن زیاد است و طول عمل مان هم کم. با سپاس فراوان از مرتضی صدرزاده و سبحان ابراهیم پور برای حمایت ها و کمک های بی دریغ شان در راه تألیف این اثر.

مقدمه نویسنده

روایت تو از معراجت شروع شد. از وقتی که پیکرت آمد و مادرت روز معراج آرام چادرش را روی صورت کشید و بادستانش نرم نرمک ریش و گونه‌هایت را نوازش کرد.

پدرت اما... کوه!

میان نوازش‌های مادر، دست همسرت برای کمک آمد تا آرام موها و گونه‌هایت را برای آخرین بار لمس و بادست شانه‌شان کند. خواهرت هم حال غریبی داشت. بغضش را فرومی‌خورد تا لحظه آخر تو برایش همیشه زنده بماند.

برادرت محمد حسین پیکرت را در آغوش کشید و با چشمانی سرخ از گریه، با تو وداع کرد. وقتی سرش را روی سینه‌ات گذاشت، انگار کمی از آرامش ابدی‌ات را به جانش ریختی.

حال مرتضی برادر کوچکت هم نگفتنی است. آن روز چیزی میان درد و ترس از نبودنت در چشمانش دودومی زد. روز معراج غوغایی بود.

به تو قبل از کوچت، قول نوشتن از شهدای گردان عمار در سال‌های دفاع مقدس را داده بودم، اما چرخ زمانه آن قدر غریب چرخید و چرخید که نوشتن را از تو شروع کردم.

رسم وفای به عهد را خوب می دانی. مردانه پای «قالوایی» که در عهد الست گفתי، ماندی و جانت را که ارزنده ترین دارایی مادی هر انسانی است، تنذیم کردی. نه تنها جان که برای رسیدن به جانان، تمام دنیایت را قربانی کردی. آخر کسی که خدا را همیشه حاضر می بیند و هیچ وقت غایب از محضر او نیست، دنیای کوچک و تنگ و تاریک به چه کارش می آید. این هارا گفتم تا برسم به راهی که خدا باز کرد و تویی که واسطه شدی و مراسم سفره ای نشاندی که از اول، گام هایم برای قدم برداشتن در آن سست بود و می ترسیدم نتوانم، اما حالا پاهایم محکم روی زمین است.

سطرهایی که می نوشتم با درد نبودن پسر عمه و هم بازی دوران کودکی ام عجین می شد. بعضی روزها هر چه می کردم انگار روز نوشتن نبود و من بی قرار می شدم. تو در میان کثرات، من در بیابان راهی برای رسیدن، شدی مصداق حدیث قدسی که می گوید: «آن کس که مرا طلب کند، مرا می یابد و آن کس که مرا یافت، مرا می شناسد و آن کس که مرا شناخت، مرا دوست می دارد و آن کس که مرا دوست داشت، به من عشق می ورزد و آن کس که به من عشق ورزید، من نیز به او عشق می ورزم و آن کس که به او عشق بورزم، او را می کشم و آن کس را که بکشم، خونبهایش بر من واجب است. آن کس که خونبهایش بر من واجب شد، پس خود من خونبهای او می شوم.» و تو چه عاشقانه رسیدی به آنچه می خواستی! وفادار به پیمانانت بمان و نگاهت را از اهل زمین دریغ مدار که راهزن زیاد است و طول عمل مان هم کم. با سپاس فراوان از مرتضی صدرزاده و سبحان ابراهیم پور برای حمایت ها و کمک های بی دریغ شان در راه تألیف این اثر.